

عام‌گرایی^۱ و خاص‌گرایی^۲ در فرااخلاق^۳

چکیده فارسی: این مقاله به بحث از عام‌گرایی و خاص‌گرایی در حوزه فرااخلاق می‌پردازد. در ابتدا، تاریخچه مختصری در باب حدود و ثغور عام‌گرایی نزد کانت و بازسازی آن در قرن بیستم توسط راس تحت عنوان "اخلاق در نگاه نخستین" ذکر شده است. در ادامه پس از بررسی انواع خاص‌گرایی اخلاقی، خاص‌گرایی به مثابه آموزه وجودشناختی‌ای که متضمن نفی هرگونه تعمیم‌پذیری و الگوپذیری چگونگی رفتار خصوصیات اخلاقی در سیاق‌های مختلف است، مورد بحث واقع شده، مهم‌ترین دلیل خاص‌گرایی وجودشناختی شرح داده شده است. در انتها، با استفاده از آموزه‌های دلالت‌شناسانه ویتگنشتاین متأخر، مشخصاً مبحث شباهت خانوادگی ادعای خاص‌گرایی وجودشناختی مبنی بر الگوپذیر نبودن رفتار دلیل‌آفرین خصوصیات اخلاقی در سیاق‌های مختلف رد شده است.

واژگان کلیدی: خاص‌گرایی اخلاقی، رفتار دلیل‌آفرین خصوصیات اخلاقی، الگوی زبانی پیشاپیش موجود، الگوی زبانی بروز و ظهور کننده.

مقدمه

مقاله حاضر پیرامون موضوعی است که در حوزه «فرا اخلاق» مطرح می‌شود. در ابتدا ذکر نکاتی چند درباره شاخه‌های مختلف فلسفه اخلاق که با موضوع ما نحن فیه ارتباط وثیقی دارد، ضروری می‌نماید. فلسفه اخلاق که در زبان انگلیسی از آن تحت عنوان Moral Philosophy یا Ethics یاد می‌شود، متضمن بحث و فحص فلسفی در باب علم اخلاق است که خود مشتمل بر سه حوزه می‌باشد:

۱- اخلاق تجویزی یا هنجاری^۴

۲- اخلاق کاربردی^۵

عضو هیئت علمی موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

- 1 - Moral Generalism
- 2 - Moral Particularism
- 3 - Meta - Ethics
- 4 - Normative Ethics

۳- فرا اخلاق

اخلاق هنجاری شامل تئوری‌های اخلاقی‌ای است که معین می‌کنند انجام یا ترک چه افعالی به گونه ارادی، روا یا ناروا است. تئوری‌هایی نظیر اخلاق وظیفه‌گرا^۶، اخلاق فایده‌انگار^۷، اخلاق اسلامی، اخلاق مسیحی، اخلاق بودائی و ... جزو این شاخه از علم اخلاق است. برای مثال اخلاق فایده‌انگار، کسب لذت و دفع الم را مهم‌ترین خصوصیت اخلاقی قلمداد می‌نماید. از این منظر، آن کاری خوب است که متضمن کسب بیشترین سود و دفع بیشترین ضرر باشد.

در اخلاق کاربردی، بر حسب آنکه در اخلاق هنجاری چه موضعی اتخاذ نموده‌ایم، در باب خوب یا بد بودن موارد عینی و عملی به قضاوت می‌پردازیم. به بیان دیگر اخلاق کاربردی به بحث در باب نحوه به‌کارگیری تئوری‌های اخلاق هنجاری در امور گوناگون می‌پردازد. برای مثال، تصمیم‌گیری در مواردی مانند سقط جنین یا کشتن دلسوزانه^۸ بستگی به این دارد که در اخلاق هنجاری چه نگرشی را پذیرفته باشیم. سومین شاخه از شاخه‌های فلسفه اخلاق که انتزاعی‌ترین بخش آن است، فرااخلاق می‌باشد که خود مشتمل بر سه ساحت است:

۱- وجودشناسی اخلاقی^۹

۲- معرفت‌شناسی اخلاقی^{۱۰}

۳- دلالت‌شناسی اخلاقی^{۱۱}

یکی از سؤالات مهم در وجودشناسی اخلاقی این است که آیا گزاره‌های اخلاقی واقع‌نما هستند یا خیر؟ به عنوان مثال وقتی گفته می‌شود آتش زدن گربه اخلاقاً بد و ناموجه است؛ مراد این است که وصف «بدی» وصفی است در عداد سایر اوصاف عینی این پدیده که فاعل اخلاقی بدان اشاره می‌کند یا بد بودن پرده از احساسات و عواطف کنشگر اخلاقی برمی‌دارد و ربط و نسبتی با آنچه در عالم واقع می‌گذرد ندارد. به تعبیر دیگر، پرسش این است که آیا اوصاف اخلاقی بخشی از جهیزیه عالم خارجند یا صرفاً حاکی از احساسات و عواطف و تمایلات فاعلان اخلاقی. هنگامی که می‌گوییم دروغگویی بد است و یا راستگویی خوب است، آیا اتصاف و وصف خوبی به راستگویی ناظر به عالم واقع است یا خیر؟

در معرفت‌شناسی اخلاقی، فارغ از اینکه ما چه موضعی در وجودشناسی اخلاقی اتخاذ کرده‌ایم (قائل به وجود اوصاف اخلاقی در عالم خارج هستیم یا نه)، پرسیده می‌شود که چگونه می‌توان نسبت به گزاره‌های اخلاقی شناخت پیدا کرد؟ و آیا داوری اخلاقی امکان‌پذیر است؟ آیا می‌توان برای انسان، معرفت اخلاقی قائل شد؟ شکاکان اخلاقی معتقدند که نسبت به گزاره‌های اخلاقی نمی‌توان به معرفت دست یافت و بنابراین داوری اخلاقی امکان‌پذیر نیست. از طرفی شهودگراها^{۱۲} بر این باورند که می‌توان نسبت به گزاره‌های اخلاقی معرفت یافت.

در دلالت‌شناسی اخلاقی سخن بر سر حدود و ثغور معنایی مفاهیم اخلاقی است. به عنوان مثال، آیا می‌توان مفهوم اخلاقی‌ای نظیر خوبی را تعریف کرد و مقومات و مؤلفه‌هایش را برشمرد؟ یا خوبی مفهومی بسیط است و

5 - Applied Ethics

6 - Deontologism

7 - Utilitarianism

8 - Mercy - Killing

9 - Moral Ontology

10- Moral Epistemology

11- Moral Semantics

12 - Intuitionists

غیر قابل تحویل به مؤلفه‌ها و مقومات متعدد. چگونه می‌توان میان معانی‌ای که بر مفهومی نظیر خوبی در سیاق‌های اخلاقی مترتب می‌شود و معانی‌ای که در سیاق‌های غیر اخلاقی مترتب می‌شود تفکیک کرد: نیکوکاری و دستگیری از دیگران کار خوبی است؛ امروز صبح باد خوبی می‌وزید؛ دیروز در گالری نقاشی‌های خوبی دیدم ...

۱. تاریخچه بحث:

عام‌گرایی و خاص‌گرایی اخلاقی در سه حوزه وجودشناسی اخلاقی، معرفت‌شناسی اخلاقی و دلالت‌شناسی اخلاقی مطرح می‌شوند. جهت‌تقریر محل نزاع مناسب است تاریخچه مختصری از بحث درباره عام بودن^{۱۳} و خاص بودن^{۱۴} در اخلاق را مرور نمائیم تا سپس به طور اخص به عام‌گرایی و خاص‌گرایی اخلاقی بپردازیم. کانت اولین کسی بود که در فلسفه اخلاق خود اصطلاح مشهور «امر مطلق»^{۱۵} را وضع کرد. مطابق با یکی از تنسیق‌های چهارگانه امر مطلق کانت، رکن رکن اخلاق «اصل جهانشمول‌گرایی»^{۱۶} است: «با دیگران چنان رفتار کن که دوست داری با تو آنگونه رفتار کنند.» مطابق با تنسیق دیگری از امر مطلق، قوام‌بخش اخلاق، «اصل غایت‌مندی»^{۱۷} انسان است. انسان از آن حیث که انسان است غایت قصوای اخلاق است؛ فارغ از نژاد، رنگ، جنسیت، مذهب... پاسداشت انسانیت انسان، حریم احکام اخلاقی است. هر حکمی که متضمن نفی و تخفیف انسانیت انسان باشد، اخلاقاً ناروا است. به همین سبب کانت با روسپیگری و برده‌داری اخلاقاً مخالف بود؛ چراکه بر این باور بود که این دو متضمن تخفیف و تنزل شأن انسانی آدمیانند و از اینرو ناموجه و برنگرفتنی. نکته قابل توجه در تئوری کانت آن است که اصول اخلاقی تحت هیچ شرایطی تغییر نمی‌یابند و استثناپذیر نیستند و در نتیجه کنشگر اخلاقی باید در تمامی امور اخلاقی، برای دست یافتن به داوری صحیح از آنها پیروی نماید؛ اصولی که از فرامین عقل عملی محسوب می‌شوند و خدشه‌بردار نیستند.

در قرن بیستم دیوید راس با دو کتاب مهم در فلسفه اخلاق پا به عرصه نهاد. اولین کتاب او با عنوان درست و خوب^{۱۸} در سال ۱۹۲۰ و دومی با عنوان بنیانهای اخلاقی^{۱۹} در سال ۱۹۳۰ منتشر شد. راس در این دو کتاب سعی کرد تا تئوری اخلاقی وظیفه‌گرایانه کانت را بازسازی نماید، به گونه‌ای که با شهودات اخلاقی عرفی^{۲۰} کنشگران اخلاقی سازگار گردد. راس بر این باور بود که فیلسوف اخلاق باید در شهودهای اخلاقی عرفی جامعه به دیده عنایت نظر کند. از نگاه او نمی‌توان تنها به گونه‌ای انتزاعی درباره این که کاری روا یا نارواست، اندیشید یا سخن گفت. او با این که سعی می‌کرد اصل عام‌گرایی را در فلسفه اخلاق خود حفظ نماید، اما در عین حال معتقد بود که «مطلق‌گرایی»^{۲۱} کانت نیز در مواجهه با شهودهای اخلاقی عرفی جامعه ناسازگار است. به همین دلیل او دستگاه اخلاقی نوینی تحت عنوان «اخلاق فی بادی النظر»^{۲۲} یا «اخلاق در نگاه نخستین» را ابداع نمود. در این دستگاه،

13 - Generality

14 - Particularity

15 - Categorical Imperatives

16 - Universalizability Principle

17 - Principle of Ends

18 - *The Right And The Good*

19 - *Foundations of Ethics*

21 - Common – sensical Moral Intuitions

21- Absoluteness

22 - The Ethics of Prima Facie Duties

انسانها یک رشته وظایف اخلاقی‌ای دارند که فی‌بادی‌النظر و عام هستند، اما آنچه که کنشگر اخلاقی را در رسیدن به داوری اخلاقی هدایت می‌نماید، وظائف در مقام عمل است.^{۲۳}

پس راس در دستگاه اخلاقی خود، بین وظائف فی‌بادی‌النظر و وظائف فی‌مقام‌العامل تفکیک قائل شده است. او برای وظایف فی‌بادی‌النظر شأن وجودشناختی قائل است. از سوی دیگر، وفق رأی او، وظائف فی‌مقام‌العامل لزوماً عام نبوده، وابسته به سیاق‌اند، شأن معرفت‌شناختی دارند و در رسیدن به داوری اخلاقی موجه از کنشگر اخلاقی دستگیری می‌کنند.

ذکر چند نکته در باب دستگاه اخلاقی راس ضروریست. اولین مطلب این که فهرست وظایف اخلاقی فی‌بادی‌النظر، مفتوح^{۲۴} است و علی‌الاصول می‌تواند مشمول زیادت و نقصان واقع شود. فهرست وظایف کنونی عبارت است از:

- ۱- وفاداری^{۲۵}
- ۲- سپاسگزاری^{۲۶}
- ۳- جبران^{۲۷}
- ۴- نیکوکاری^{۲۸}
- ۵- اصلاح نفس^{۲۹}
- ۶- عدالت^{۳۰}
- ۷- ضرر نرساندن یا عدم اضرار به غیر^{۳۱}

این هفت وظیفه فی‌بادی‌النظر، به لحاظ وجودشناختی عام هستند. موضوع مهم و تأمل‌برانگیز این است که وظایف مذکور تعیین‌کننده داوری اخلاقی موجه نخواهند بود، چراکه امکان دارد در شرایط خاص با یکدیگر تعارض داشته باشند. در واقع، در زندگی روزمره در اکثر مواقع این وظائف فی‌بادی‌النظر در تعارض و تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرند. به عنوان مثال، در یک سیاق اخلاقی، وظیفه وفاداری اقتضا می‌کند عمل X انجام شود، در حالیکه از سوی دیگر، وظیفه سپاسگزاری اقتضا می‌کند عمل X انجام نشود. به تعبیر دیگر، سیاق‌های اخلاقی‌ای که ما عموماً با آنها مواجهیم، حیثیات و اقتضائات مختلفی دارند. از این‌رو در اکثر موارد، برای صدور داوری اخلاقی موجه، ما با تعارض مواجه می‌شویم. لذا برای رسیدن به داوری اخلاق موجه در موارد تعارض، باید از شهودهای

۲۳- امهات آموزه‌های دستگاه اخلاقی راس در منابع ذیل مورد بحث قرار گرفته است:

Audi, R. (1993) 'Ethical Reflectionism', *The Monist*, 76, pp. 295-315. Hooker, B. (1996) 'Ross-style Pluralism versus Rule-Consequentialism', *Mind*, 105, pp. 531-552. McNaughton, D. (2002) 'An Unconnected Heap of Duties?' in Stratton-Lake, p. (ed.) *Ethical Intuitionism: Re-evaluations* (Oxford: Clarendon Press), pp. 76-91, first published in *Philosophical Quarterly*, (1996), 46, pp. 433-447. Frazier, R. (1995) 'Moral Relevance and *Ceteris Paribus* Principles', *Ratio* 8, pp. 113-127. Shafer-Landau, R. (1997) 'Moral Rules', *Ethics*, 107, pp. 584-611, 584-588. Dancy, J (1991) 'Intuitionism' in Singer, P. (ed.) *A Companion to Ethics* (Oxford: Blackwell), pp. 411-420 & (1993) *Moral Reasons* (Oxford: Blackwell), pp. 92-108.

24 - Open - Ended
25 - Fidelity
26 - Gratitude
27 - Reparation
28 - Beneficence
29 - Self - Improvement
30 - Justice
31 - Non - Maleficence

اخلاقی عرفی استفاده نمود زیرا چنین نیست که تنها یک اصل اخلاقی مشخص و قطعی وجود داشته باشد که ما را به سمت داوری اخلاقی صحیح رهنمون سازد. به تعبیر دیگر، چون اخلاق راسی، اخلاقی پلورالیستیک است، نمی‌توان به نحو پیشینی گفت که در سیاق‌های اخلاقی، صرفاً توسل جستن به یک اصل از کنشگر اخلاقی دستگیری می‌کند.

دومین نکته در دستگاه اخلاقی راس این است که بین این وظایف متعدد، سلسله مراتبی^{۳۲} برقرار نیست؛ بدین معنا که چنین نیست که نیکوکاری بر اصلاح نفس همواره تقدم داشته باشد و یا وفاداری بر عدم اضرار به غیر برتری نداشته باشد. استدلال راس بر این مدعا مبتنی بر شهودهای اخلاقی عرفی ماست. مطابق با رأی وی، شهودهای اخلاقی ما فتوا نمی‌دهند که همیشه وفاداری بر نیکوکاری یا عدم اضرار به غیر بر عدالت پیشی می‌گیرند و تفوق می‌یابند، بلکه بسته به موقعیت اخلاقی‌ای که در آن قرار داریم، پاره‌ای از اوقات وفاداری بر نیکوکاری پیشی می‌گیرد و اوقاتی دیگر نیکوکاری بر وفاداری. لذا، هنگامی که با تعارضات اخلاقی مواجه می‌شویم، به نحو پیشینی نمی‌توان از برتری یکی از وظائف فی‌بادی‌النظر بر دیگری خبر داد، بلکه باید تمامی جوانب و اقتضائات سیاق اخلاقی مورد نظر را به دقت کاوید و سپس رأی صادر کرد.

سومین نکته این است که راس بین وظایف «مشتق»^{۳۳} و «غیر مشتق»^{۳۴} تفکیک قائل شده است. مطابق رأی ایشان، این اصول هفت‌گانه، پایه‌ای هستند و سایر اصول اخلاقی را می‌توان از آنها استخراج کرد. به عنوان مثال وظیفه اخلاقی راستگویی را در نظر بگیرید. همانطور که دیدیم، این وظیفه جزء فهرست وظائف فی‌بادی‌النظر قرار نگرفته است؛ چرا که بنا بر نظر راس، این وظیفه اخلاقی، یک وظیفه مشتق است. به تعبیر دیگر، از کنار هم گذاشتن دو وظیفه وفای به عهد و عدم اضرار به غیر، می‌توان به وظیفه اخلاقی راستگویی رسید. وقتی من با سایر فارسی‌زبانان وارد گفت‌وگوشنود و دادوستد معنایی می‌شوم، گویی از معاهده نانوشته‌ای پیروی می‌کنم که وفق آن، تعهد می‌نمایم واژگان را در همان معنایی به کار بندم و از آنها تعیین مراد کنم که سایر فارسی‌زبانان آنها را به کار می‌بندند و افاده معنا می‌کنند. به عنوان مثال، اگر من واژه سیب را به کار می‌بندم، همان معنایی را از آن مراد می‌کنم که سایر فارسی‌زبانان با شنیدن این واژه از آن درمی‌یابند. حال کسی که دروغ می‌گوید، در واقع این معاهده را نقض کرده و هنگام کاربست واژه، معنایی را از آن مراد می‌کند که عموم فارسی‌زبانان آن را در نمی‌یابند. در عین حال سخن غیر مطابق با واقع گفتن، متضمن آزار و اذیت روانی فرد شنونده نیز می‌باشد، خصوصاً زمانی که فرد پی به دروغی می‌برد که به او گفته شده است.

آخرین نکته در باب مفهوم شهودگرایی نزد راس و سایر شهودگرایان کلاسیک است. معنایی که ایشان از شهود اخلاقی مراد می‌کنند عبارت است از احراز صدق گزاره‌های اخلاقی به نحو بی‌واسطه و غیراستنتاجی. برای ایضاح مطلب فوق، استدلال و استنتاج ذیل در منطق را در نظر بگیرید:

P → q

32 - Lexical Order

33 - Derived

34 - Undrived

$q \rightarrow r$

$p \rightarrow r$

اگر بپرسیم که درست است در این استدلال از p منتقل می‌شویم به r ، اما p چیست؟ معرفت‌شناختی صورت استنتاج از کجا آمده است؟ چرا این نحوه از استنتاج و عبور از مقدمات به نتیجه منتج است؟ به عبارت دیگر، صدق گزاره "اگر p و q باشد r " از کجا آمده است؟ چگونه ما این گزاره را پذیرفته‌ایم و به مثابه یک گزاره صادق آنرا در فرایند استنتاج به کار می‌کنیم؟ نظر می‌رسد بتوان استدلالی له این اقامه کرد، چرا که هر استدلالی که اقامه شود مبتنی بر مقدماتی است و برای احراز صدق نتیجه آن، باید از مقدمات آن به نتیجه منتقل شویم. حال، درباره چگونگی انتقال از مقدمات به نتیجه استدلال اخیر نیز باید استدلالی اقامه کنیم و... این فرایند حد یقینی ندارد و مستلزم تسلسل است که افاده معرفت نمی‌کند. برای نقض تسلسل و شکستن این سلسله، شهودگرایان اخلاقی می‌گویند که صدق گزاره "اگر p و q باشد r " به نحو غیراستنتاجی و شهودی تصدیق می‌شود. به همین ترتیب، ایشان بر این باورند که در وادی اخلاق نیز کنشگران اخلاقی صدق گزاره‌های اخلاقی پایه نظیر "وفای به عهد" را به نحو غیراستنتاجی و شهودی تصدیق می‌کنند. احراز صدق گزاره‌های اخلاقی پایه وفق رأی راس، مبتنی بر مقدمات دیگر نیست و به نحو استنتاجی به دست نیامده، بلکه بر اثر از سرگذراندن شهود اخلاقی و به نحو بی‌واسطه بر مسند تصویب نشسته

→ → →

→

است.

۲. خاص‌گرایی اخلاقی

از ابتدای دهه ۸۰ میلادی، فیلسوفانی نظیر جاناتان دنسی، دیوید مک‌ناتون و جان مک‌داول در سنت فلسفی آنگلو‌ساکسون بر این نکته تأکید کرده‌اند که اکنون به جایی رسیده‌ایم که نه تنها تلقی به قبول کردن تعمیم‌پذیری در وادی اخلاق از ما دستگیری نمی‌کند، بلکه حتی برای به دست دادن تقریری سازوار از شهودهای اخلاقی عرفی مختلف کنشگران اخلاقی، تکیه بر وظائف فی‌بادی‌النظر راسی هم مددی نمی‌رساند. مطابق با رأی این فیلسوفان، از منظر وجودشناختی، دفاع از هرگونه تعمیم‌پذیری و کلیت در ساحت اخلاق ناموجه و نامعقول است. همه آن چیزی که در این میان از ما دستگیری می‌کند، وابسته به سیاق بودن^{۳۵} است. رفتار دلیل‌آفرین خصوصیات اخلاقی‌ای نظیر وفای به عهد، آسیب نرساندن به دیگران ... کاملاً وابسته به سیاق است. به تعبیر دیگر، درباره نحوه رفتار این خصوصیات اخلاقی، خارج از سیاق، نفعاً و اثباتاً نمی‌توان اتخاذ موضع کرد. به عبارت دیگر، قائل شدن به وجود اصول اخلاقی‌ای که متضمن رفتار دلیل‌آفرین خصوصیات اخلاقی به طور کلی - فراتر از این سیاق و آن سیاق مشخص - می‌باشد، ناموجه است. وقتی می‌گوییم اضرار به غیر بد است، مراد قائلین به تعمیم‌پذیری این است که در هر سیاق اخلاقی‌ای که پدیده مورد نظر از حیثی مصداق اضرار به غیر باشد، وصف اضرار به غیر یک وصف بدساز است و در هر سیاقی که ظهور پیدا کند، رفتاری یکسان از خود بروز می‌دهد. خاص‌گرایان اخلاقی منکر چنین چیزی هستند و رفتار خصوصیات اخلاقی در سیاق‌های مختلف را کاملاً وابسته به سیاق می‌دانند. مدلول

سخن فوق این است که هیچگونه کلیت و تعمیم‌پذیری‌ای در باب نحوه رفتار خصوصیات اخلاقی در سیاق‌های مختلف در میان نیست.

خاص‌گرایی اخلاقی در ادبیات مربوطه در دو ساحت مورد بحث واقع شده است:

۱- خاص‌گرایی وجودشناختی^{۳۶}

۲- خاص‌گرایی معرفت‌شناختی^{۳۷}

خاص‌گرایی وجودشناختی منکر وجود الگوهایی برای رفتار دلیل‌آفرین اوصاف اخلاقی در سیاق‌های مختلف است. بنابر این تلقی، رفتار دلیل‌آفرین خصوصیات اخلاقی در سیاق‌های مختلف الگوپذیر نیست و از نظم و نسقی تبعیت نمی‌کند. به عنوان مثال وصف دروغگویی بخودی خود یک «وصف خوب‌ساز»^{۳۸} یا یک «وصف بدساز»^{۳۹} نیست و قضاوت درباره رفتار آن در خارج از این یا آن سیاق بی‌معناست. به عبارت دیگر، صفت دروغگویی در موقعیت الف، خوب‌ساز و در موقعیت ب، بدساز است. در این جا به لحاظ وجودشناختی، اصول اخلاقی یا «الگوهای اخلاقی»‌ای وجود ندارند که بتوان رفتار این خصوصیت‌های اخلاقی در سیاق‌های مختلف را با آنها تنظیم نمود.

برای درک بهتر مدعیات خاص‌گرایی وجودشناختی تبیین مفهوم «ترتب»^{۴۰} یا «واسطه در عروض» ضروری می‌نماید. این مفهوم در شاخه‌های گوناگون فلسفه از قبیل فلسفه ذهن، فلسفه زبان و فلسفه اخلاق به کار رفته است. در بحث حاضر سخن بر سر عروض خصوصیات سبک اخلاقی نظیر خوبی، بدی، درستی، نادرستی... بر خصوصیات سبک اخلاقی نظیر وفای به عهد، نیکوکاری، عدم اضرار به غیر... است.^{۴۱} منظور از ترتب آن است که اگر در یک سیاق خاص اخلاقی، خصوصیتی نظیر بدی بر خصوصیتی نظیر اضرار به غیر مترتب شود، آیا این امکان وجود دارد که در شرایط مشابه نیز این ترتب صورت پذیرد؟ آیا ترتب این وصف سبک اخلاقی بر وصف سبک اخلاقی در موارد مشابه امکان‌پذیر است؟ اگر تعمیم‌پذیری تحت شرایط مشابه را بپذیریم، در حقیقت مفهوم «ترتب» در اخلاق را تلقی به قبول کرده‌ایم. خاص‌گرایی اخلاقی‌ای نظیر دنسی برای وضوح بخشیدن به مدعای وجودشناختی خویش می‌گوید که از آنجائیکه نمی‌توان گفت موارد کاملاً مشابه اخلاقی وجود دارد، بنابراین نمی‌توان مفهوم ترتب را بر نحوه تعامل اوصاف سبک و سبک اخلاقی در سیاق‌های مختلف اطلاق کرد. وی از تعبیر

36 - MetaPhysical Particularism

37 - Epistemological Particularism

38 - Good - Making Feature

39 - Bad - Making Feature

40 - Supervenience

۴۱- برای آشنایی بیشتر با خاص‌گرایی وجودشناختی نگاه کنید به:

Dancy, J. (1981) 'On Moral Properties', *Mind*, 90, 367-385 & (1983) 'Ethical Particularism and Morally Relevant Properties', *Mind*, 92, pp. 530-547 & (1993) *Moral Reasons* (Oxford: Blackwell) & (2000) 'The Particularist's Progress' in Hooker, B. and Little, M. (eds.) *Moral Particularism* (Oxford: Clarendon Press), pp. 130-156 &

(2004) *Ethics without Principles* (Oxford: Clarendon Press). See also, Little, M. (2000) 'Moral Generalities Revisited' in Hooker, B. and Little, M. (eds.) *Moral Particularism* (Oxford: Clarendon Press), pp.276-304, 288-291.

لازم است که بگویم در این مقاله، به اقتضای برنارد ویلیامز، مراد از اوصاف سبک اخلاقی، مفاهیمی نظیر خوبی، بدی، باید و نباید... و مراد از اوصاف سبک اخلاقی اوصافی نظیر وفای به عهد، راستگویی، عدم اضرار به غیر و... می‌باشد.

«منتج‌شدگی»^{۴۲} بجای ترتب استفاده می‌کند. منتج‌شدگی متضمن این معنا است که وصف اخلاقی سبکی که نهایتاً بر یک یا بیش از یک وصف اخلاقی‌ای که در یک موقعیت و سیاق اخلاقی وجود دارند، مترتب می‌شود، کاملاً به نحوه تعامل و ترکیب آن خصوصیت‌های اخلاقی با یکدیگر بستگی دارد. به عنوان مثال، اگر یک موقعیت اخلاقی اقتضای وفای به عهد دارد و در عین حال سایر مؤلفه‌هایی که در محیط اخلاقی حاضرند مانعی در این میان ایجاد نمی‌کنند و نهایتاً وصف خوبی بر وفای به عهد مترتب می‌شود، مدلولش این نیست که در شرایطی مشابه این شرایط نیز لزوماً وصف خوبی بر وفای به عهد عارض می‌شود، چرا که ممکن است بر اثر برهم کنش سایر عواملی که در موقعیت اخلاقی مورد نظر حاضرند، نهایتاً وصف بدی بر وفای به عهد مترتب گردد. در این باره تنها می‌توان گفت که ترکیب عوامل مختلف در سیاق‌های گوناگون اخلاقی علی‌الاصول می‌تواند منتج به بروز و ظهور اوصاف سبک اخلاقی متفاوت گردد. لزومی ندارد که در هر سیاق اخلاقی‌ای که وصف وفای به عهد حضور دارد، وصف خوبی بر وفای به عهد مترتب شود. رفتار دلیل‌آفرین وصف وفای به عهد کاملاً وابسته به سیاق است.

خاص‌گرایان اخلاقی بر این باورند که «عام‌گرایانی» که به ترتب اعتقاد دارند، پیچیدگی تعامل یک خصوصیت اخلاقی را با دیگر مؤلفه‌هایی که در یک سیاق اخلاقی وجود دارند در نظر نمی‌گیرند.

بنابراینچه آمد، به طور خلاصه می‌توان تقابل میان خاص‌گراها و عام‌گراها را با تفکیک میان «منتج‌شدگی» و «ترتب» صورت‌بندی نمود. یک عام‌گرا قائل به ترتب اوصاف سبک اخلاقی بر اوصاف سبک اخلاقی در سیاق‌های مشابه اخلاقی است؛ در حالیکه یک خاص‌گرای اخلاقی به چنین تعمیم‌پذیری‌ای قائل نیست و چگونگی تکون اوصاف سبک سیاق‌های اخلاقی را برآمده از نحوه تعامل تمامی خصوصیت‌های درگیر در موقعیت دانسته، بروز و ظهور آنها را کاملاً وابسته به سیاق قلمداد می‌کند.

از سوی دیگر مک‌داول معتقد است که خاص‌گرایی اخلاقی مبحثی اولاً و بالذات معرفت‌شناختی است نه وجودشناختی. وی این مسئله را مطرح می‌کند که برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه، اصول اخلاقی از ما دستگیری نمی‌کنند. به تعبیر دیگر، اینکه اصول اخلاقی وجود دارند یا نه، مطمح نظر خاص‌گرایی نظیر مک‌داول نیست؛ بلکه مهم چگونگی رسیدن به داوری اخلاقی موجه است. مطابق رأی ایشان، اصول اخلاقی در این وادی از ما دستگیری نمی‌کنند و معرفت‌بخش نیستند، چرا که این اصول استثنای پذیرند و خدشه‌بردار؛ لذا باید از مقومات و مؤلفه‌های دیگری نظیر «ورزیدن»^{۴۳} و نهادینه کردن «فضائل اخلاقی»^{۴۴} در کنشگران اخلاقی برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه بهره جست.^{۴۵}

پس از بررسی اجمالی خاص‌گرایی وجودشناختی و خاص‌گرایی معرفت‌شناختی، بحث را بر روی خاص‌گرایی وجودشناختی متمرکز کرده، به بررسی مهم‌ترین دلیلی که قائلین به این رویکرد له مدعیاتشان اقامه کرده‌اند، می‌پردازم.

۳. کل‌گرایی اخلاقی

مهم‌ترین دلیلی که خاص‌گرایانی نظیر دنسی له مدعای وجودشناختی خویش اقامه می‌کنند عبارتست از «کل‌گرایی»^{۴۶}. استدلال، از وابسته به سیاق بودن دلایل راهنمای نظر آغاز می‌کند، در ادامه می‌افزاید اگر دلایل راهنمای نظر کاملاً وابسته به سیاقند، چرا دلایل راهنمای عمل اینگونه نباشند؟ برای ایضاح مدعای فوق‌الذکر در باب دلایل راهنمای نظر، مثال ذیل رهگشاست. فرض کنید شخصی ادعا می‌کند که خودکاری قرمز رنگ را که در برابر او قرار گرفته می‌بیند. اگر ادراک حسی یکی از منابع معرفت‌بخش باشد، می‌توان این مطلب را که s خودکاری قرمز رنگ را می‌بیند به مثابه دلیل و توجیهی له گزاره "خودکاری قرمز رنگ در برابر s قرار دارد" قلمداد کرد. این گزاره را گزاره p می‌نامیم. حال فرض کنید که شخص s قرصی را مصرف نماید که بر روی بینایی او تأثیر گذارد بطوریکه اشیاء قرمز رنگ را آبی و اشیاء آبی رنگ را قرمز ببیند. در چنین شرایطی، اینکه s خودکاری قرمز رنگ را می‌بیند، به مثابه دلیلی له گزاره p قلمداد نمی‌شود، بلکه توجیه کننده گزاره q خواهد بود: "خودکاری آبی رنگ در برابر s قرار دارد". می‌توان شرایط را تغییر داد و نتایجی دیگر به همین نحو استنتاج کرد. پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که رفتار دلیلی نظیر "s خودکاری قرمز رنگ را می‌بیند" در سیاق‌های مختلف متفاوت است. در یک سیاق، این دلیل، گزاره p را توجیه می‌کند و در سیاقی دیگر، گزاره q را. می‌توان بجای حضور یک مؤلفه در سیاق فوق‌الذکر، چندین مؤلفه را وارد کرد و از نحوه تعامل این مؤلفه‌ها با یکدیگر نیز خبر گرفت و وابسته به سیاق بودن رفتار دلایل را به عیان نشان داد.

حال، اگر نحوه رفتار دلایل راهنمای نظر وابسته به سیاق باشد، چرا رفتار دلایل راهنمای عمل در زمینه‌های گوناگون کاملاً وابسته به سیاق نباشد؟ وصفی نظیر «وفای به عهد» در یک سیاق، وصفی خوب‌ساز است و دلیل راهنمای عمل. همین وصف، در سیاقی دیگر بر اثر تعامل با سایر خصوصیت موقعیت اخلاقی، وصفی بدساز است و باز هم دلیل راهنمای عمل. به تعبیر دیگر، رفتار دلیل‌آفرین خصوصیات اخلاقی در سیاق‌های مختلف الگوپذیر نیست و می‌تواند علی‌الاصول از سیاقی به سیاق دیگر تغییر یابد. در واقع، قیودی که بر رفتار دلیل‌آفرین یک خصوصیت اخلاقی در سیاق‌های مختلف مترتب می‌شود، راه را بر هرگونه تعمیم‌پذیری درباره نحوه رفتار دلیل‌آفرین خصوصیات اخلاقی در سیاق‌های مختلف می‌بندد.

در نقد موضع کل‌گرایی وجودشناختی، آرمسترانگ بر این نکته پای فشرده که یک اصل اخلاقی می‌تواند در شرایط گوناگون، قیود متعددی بپذیرد، اما مدلول کلام فوق این نیست که آن اصل، علی‌الاصول فاقد هرگونه کلیتی باشد^{۴۷}. به بیان دیگر، با تلقی به قبول کردن موارد استثنا و قیودی که بر یک اصل کلی در سیاق‌های مختلف مترتب

O'Neill, O. (1996) *Towards Justice And Virtue: A constructive account of practical reasoning* (Cambridge: Cambridge University Press) & (2001) 'Practical Principles and Practical Judgment', *Hastings Center Report*, 31(4), pp. 15-23. See also, Garfield, J. (2000) 'Particularity and Principle: The Structure of Moral Knowledge' in Hooker, B. and Little, M. (eds.) *Moral Particularism* (Oxford: Clarendon Press), pp. 178-204. See also McNaughton, D. (1988) *Moral Vision: An Introduction to Ethics* (Oxford: Blackwell), Chapter 13.

ذکر این نکته ضروریست که خاص‌گرایی معرفت‌شناختی برخلاف خاص‌گرایی وجودشناختی با اخلاق راسی سازگار است. مطابق با آموزه‌های راس، اصول فی‌بادی‌النظر، کلیت وجودشناختی دارند؛ اما آنچه که در مقام عمل برای صدور داوری اخلاقی کنشگر اخلاقی را مدد می‌رساند، وظایف فی‌مقام‌العمل هستند که وابسته به سیاقند و غیر قابل تعمیم پذیر در معنایی که نتیجه‌گراها و وظیفه‌گرایان کانتی از تعمیم‌پذیری مراد می‌کنند.

می‌شود، همچنان می‌توان از عام بودن آن دفاع کرد. مطابق رأی آرمسترانگ، کل‌گرایی وجودشناختی صرفاً ناقض عام‌گرایی ساده است؛ در حالیکه عام‌گرایی پیچیده، متوقف بر تلقی به قبول کردن قیود و استثناهایی است که بر اصل عام مترتب می‌شود. باید میان عام‌گرایی در مقام عمل و عام‌گرایی در ساحت نظر تفکیک نمود. ممکن است در ساحت عمل، یک اصل عام اخلاقی در سیاق‌های مختلف قیود مختلفی به خود بپذیرد؛ اما مدلول این سخن این نیست که علی‌الاصول اصل عام اخلاقی‌ای وجود ندارد و نحوه رفتار دلیل‌آفرین یک خصوصیت اخلاقی در سیاق‌های مختلف الگوپذیر نیست. به عنوان مثال اصل اخلاقی زیر را در نظر بگیرید: «کشتن انسان‌ها اخلاقاً بد است». حال اگر پرسیده شود که آیا کشتن انسان‌ها علی‌الاطلاق بد است؟ در مقام پاسخ، این قید به آن اصل ابتدایی افزوده می‌شود که «کشتن انسان‌ها اخلاقاً بد است، مگر اینکه شخصی که کشته شده، خود کسی را کشته باشد». با تأمل بیشتر و نظر کردن در سیاق‌های دیگر اخلاقی قید دیگری بدین صورت به اصل فوق افزوده می‌شود. «کشتن انسان‌ها بد است، مگر اینکه مقتول، شخص بی‌گناهی را کشته باشد؛ و الا کسی که شخص مجرم و گناهکاری را به قتل می‌رساند، اخلاقاً مرتکب عمل ناروایی نشده است» باز با تأمل بیشتر می‌توان اصل ابتدایی را اینگونه صورت‌بندی کرد: «کشتن انسان‌ها بد است، مگر اینکه مقتول، شخص بی‌گناهی را کشته باشد، و الا کسی که شخص مجرم و گناهکاری را با تصمیم و اراده قبلی از بین ببرد، مرتکب فعل ناروای اخلاقی نشده است؛ مگر اینکه این عمل به اذن قانون صورت نپذیرد.» همانطور که ملاحظه می‌شود می‌توان به فهرست قیودی که بر اصل عام اولیه مترتب می‌شود افزود؛ اما، وفق رأی آرمسترانگ، مدلول عمل فوق این نیست که علی‌الاصول، اصلی اخلاقی تحت عنوان «اخلاقاً بد بودن کشتن انسان‌ها» وجود ندارد. بلکه، می‌توان با لحاظ کردن کلیه قیودی که توسط عوامل مقیدکننده^{۴۸} بر اصل اخلاقی مترتب می‌شود، همچنان از الگوپذیر بودن رفتار دلیل‌آفرین خصوصیت اخلاقی‌ای نظیر کشتن انسان‌ها در سیاق‌های مختلف سخن گفت.

دستی در مقام پاسخ به آرمسترانگ و دفاع از کل‌گرایی وجودشناختی، می‌گوید که با قیودی که بر اصل کلی مترتب می‌شود و به لحاظ وجودشناختی آنرا محدود می‌سازد، موافقت دارد؛ اما نکته مهم و اساسی این است که چه تضمینی وجود دارد که حد یقینی بر این قیود مترتب باشد؟^{۴۹} اگر اصل اخلاقی ما در قالب گزاره P صورت‌بندی شود و d, c, b, a مقیدکننده‌هایی باشند که بر آن قید می‌زنند و آنرا محدود می‌سازند؛ تعمیم‌گرایی نظیر آرمسترانگ چه دلیلی می‌تواند اقامه کند که این مدعا که فهرست عوامل مقیدکننده محدود است و مشتمل بر e, f, g, h... نمی‌باشد. اگر نتوان دلیلی اقامه کرد، آنگاه به نظر می‌رسد مدعای تعمیم‌گرایان صرفاً ارزش صوری داشته باشد نه محتوایی. به تعبیر دیگر، صرفاً به جهت صوری می‌توان چنین گفت: اصل کلی اخلاقی p وجود دارد؛ مگر اینکه عوامل مقیدکننده d, c, b, a... را به کناری بنهیم. مسأله معتنا به در این میان این است که p منجز از d, c, b, a چه شأن وجودشناختی دارد؟ چگونه می‌توان درباره خصوصیت متافیزیکی آن سخن گفت؟ گویی با قیودی که بر p در سیاق‌های مختلف مترتب می‌شود، اصل مذکور رفته‌رفته از محتوا خالی می‌شود و در نهایت صورتی صرف از آن برجای می‌ماند. اگر عام‌گرایی متوقف بر برشمردن و استقصاء کامل عوامل مقیدکننده باشد، به نظر می‌رسد خاص‌گرایی وجودشناختی موجه است و نهایتاً اصول اخلاقی واجد محتوا که راهنمای عمل هستند، برجای

Sinnott-Armstrong, W. (1999) 'Some Varieties of Particularism', *Metaphilosophy*, 30, pp.1-12.

48 - Defeaters

۴۹- برای شرح نقد دستی به آرمسترانگ، نگاه کنید به:

Dancy, J. (1999) 'Defending Particularism', *Metaphilosophy*, 30, pp. 25-32.

نمی‌مانند. دنسی ایده خود را با ذکر مثالی اینگونه بیان می‌کند: یک اصل اخلاقی مانند یک مخزن آب است که هم دارای صورت است و هم دارای محتوا (آب)؛ به میزانی که در این مخزن رخنه (قیود) ایجاد نماییم، از مقدار آب آن کاسته می‌شود، تا جایی که آبی در آن باقی نمی‌ماند و از محتوا تهی می‌گردد؛ بنابراین هر قدر تعداد قیود (رنه‌ها) افزایش یابد، از محتوای اصل اخلاقی کاسته می‌گردد. اگر نهایی بر این رخنه‌ها مترتب نباشد، هیچ ضمانتی در میان نیست که آبی در مخزن برجای بماند. به همین ترتیب می‌توان چنین گفت که قیود متعددی که بر یک اصل اخلاقی در سیاق‌های مختلف مترتب می‌شود، محتوایی از آن برجای نمی‌گذارد.

۴. استدلال دلالت‌شناسانه در نقد کل‌گرایی

همانطور که دیدیم، مدعای کلی‌گرایی نظیر دنسی، درباره نحوه رفتار دلیل‌آفرین خصوصیات اخلاقی در سیاق‌های مختلف مدعایی وجودشناختی است. حال در مقام پاسخ به اشکال اخیر کل‌گرایی نظیر دنسی، خوبست مدعای وی را در قالب یک مدعای زبانی^{۵۰} و دلالت‌شناختی^{۵۱} صورت‌بندی کنیم. در اینصورت باید بگوییم که مطابق با رأی کل‌گرایان، الگوهای زبانی^{۵۲} ای که متضمن رفتار دلیل‌آفرین خصوصیات اخلاقی در سیاق‌های مختلف باشند، وجود ندارند.^{۵۳} به تعبیر دیگر، رفتار خصوصیت اخلاقی‌ای نظیر وفای به عهد در سیاق‌های مختلف، پاسخگو به الگویی از پیش موجود^{۵۴} نیست. الگوی زبانی ذیل را در نظر بگیرید:

اگر پدیده X حاوی خصوصیت اخلاقی وفای به عهد باشد، آن‌گاه X واجد یک وصف خوب‌ساز است. الگوی زبانی فوق‌الذکر متضمن این معنا است که وصف خوبی در هر سیاق اخلاقی بر وصف وفای به عهد مترتب می‌شود. به تعبیر دیگر، نحوه مترتب شدن و تعامل دو وصف اخلاقی خوبی و وفای به عهد با یکدیگر و صورت‌بندی و بکار بسته شدن آن در زبان، از الگوی زبانی یاد شده تبعیت می‌کند. به تعبیر دیگر، نحوه رفتار دلیل‌آفرین خصوصیت اخلاقی وفای به عهد در سیاق‌های مختلف در تناسب و تلائم با این الگوی زبانی است. خاص‌گرایی وجودشناختی منکر وجود چنین الگوهای زبانی‌ای است، چرا که بر این باور است که رفتار دلیل‌آفرین خصوصیت اخلاقی‌ای نظیر وفای به عهد در سیاق‌های مختلف، پاسخگو به الگوی زبانی یاد شده نیست. در واقع، از آنجایی که حدود و ثغور قیود و استثناهایی که این الگوی زبانی در سیاق‌های مختلف برمی‌دارد پیشاپیش روشن نیست؛ وجود چنین الگوی زبانی‌ای به غایت محل تردید است. به تعبیر دیگر، الگوی زبانی اخلاقی‌ای که متکفل تبیین نحوه رفتار دلیل‌آفرین یک خصوصیت اخلاقی در سیاق‌های مختلف است، یا با تمامی مؤلفه‌ها و مقوماتش پیشاپیش موجود است یا وجود ندارد.

برای نقد این مدعای زبانی و دلالت‌شناختی خاص‌گرایی وجودشناختی، می‌کوشم از آموزه‌های دلالت‌شناسانه ویتگنشتاین متأخر، مشخصاً مبحث بازی و شباهت خانوادگی در کاوش‌های فلسفی بهره‌برم. تصور کنید که ما، در مقام کاربران زبان فارسی، بخواهیم تعریفی از مفهوم بازی بدست دهیم به نحویکه متضمن تمامی اوصاف بازی‌ساز

50 - Linguistic

51 - Semantic

52 - Linguistic Patterns

۵۳ - نزاع میان خاص‌گرایی اخلاقی و تعمیم‌گرایی اخلاقی در قالب مدعیات زبانی و در ربط و نسبت با وجود یا عدم وجود الگوهای زبانی در منابع

ذیل مورد بحث واقع شده است:

Jackson, F. et al. (2000) 'Ethical Particularism and Patterns' in Hooker, B. & Little, M. (eds.) *Moral Particularism* (Oxford: Clarendon Press). pp. 79-99. See also Luntley, M. (2002) 'Patterns, Particularism and Seeing the Similarity', *Philosophical Papers*, 31, pp. 271-291, 272.

54 - Pre - existing Pattern

بازی‌های مشخص باشد. اگر بکشیم مؤلفه یا مؤلفه‌های مابه‌الاشتراک بازی‌های مختلفی را که می‌شناسیم احصا نماییم، الگوی زبانی‌ای نظیر الگوی ذیل را خواهیم داشت:

اگر پدیده x حاوی مؤلفه‌های $g1, g2, g3, \dots, gn$ باشد، آنگاه x یک بازی است. ویتگنشتاین می‌کوشد با وام‌گرفتن از شهادهای زبانی عرفی ما و نحوه کاربست واژه بازی در سیاق‌های مختلف، نشان دهد که نمی‌توان فهرستی از تمامی مؤلفه یا مؤلفه‌های مشترک بازی‌های مختلف بدست داد. وفق رأی او، الگوی زبانی پیشاپیش موجودی که متضمن تمامی مؤلفه یا مؤلفه‌های مشترک بازی‌های مختلف دلبخواهی است و از نظم و نسقی تبعیت نمی‌کند. در مقابل، نحوه کاربست واژه بازی در سیاق‌های مختلف حقایق و بند هنجاری است و از الگوی زبانی‌ای تبعیت می‌کند؛ هرچند نه الگوی زبانی پیشاپیش موجود، بلکه الگوی زبانی بروز و ظهور پیدا کننده.^{۵۶} این قید و بند هنجاری و الگوی زبانی بروز و ظهور پیدا کننده با ورزیدن و دیدن شباهت‌ها ارتباط وثیقی دارند، به نحویکه به میزانی که کاربر زبان، مشتغل به ورزیدن و دیدن شباهت‌ها باشد، الگوهای زبانی بروز و ظهور کننده نیز بیشتر رخ می‌نمایند. به تعبیر دیگر، مطابق با این قرائت از شباهت خانوادگی، نحوه دلالت واژگان بر مدلول‌هایشان متوقف بر وجود الگوهای زبانی پیشاپیش موجود نیست؛ بلکه خود کاربر زبان با مشارکت و مساهمت فعالانه در دیدن شباهت‌ها، مدخلیتی تام در تکوین قیود هنجاری و الگوهای زبانی بروز و ظهور کننده دارند.^{۵۶}

الگوی زبانی ذیل را در نظر بگیرید:

اگر پدیده x ، حاوی مؤلفه‌های $t1, t2, t3, t4$ باشد، آنگاه x یک درخت است. فرض کنید برگ سبز = $t1$ ، شاخه = $t2$ و ساقه = $t3$ و ریشه = $t4$ باشد. با احتساب این الگوی زبانی متعین و پیشاپیش موجود، می‌توان تشخیص داد که آیا لفظ درخت بر پدیده x اطلاق می‌شود یا نه. همانطور که دیدیم، ویتگنشتاین در حالی که منکر وجود چنین الگوهای زبانی متعین و پیشاپیش موجود است، اما می‌کوشد تا نشان دهد که تخاطب و افاده معنا متوقف بر وجود چنین الگوهای زبانی متعینی نیست. به تعبیر دیگر، نحوه رفتار دلیل‌آفرین مفهومی نظیر بازی از الگوی زبانی‌ای تبعیت می‌کند؛ هرچند این الگو بروز و ظهور کننده است و نامتعین. در واقع، الگوهای زبانی بروز و ظهور کننده بر اثر کاویدن قلعه هزار توی زبان توسط کاربر زبان در سیاق‌های مختلف ضیق و سعه پیدا می‌کنند. با دیدن بازی‌های مختلف و شباهت‌ها و عدم شباهت‌های آنها با یکدیگر، کاربر زبان می‌آموزد که نحوه رفتار دلیل‌آفرین این مفهوم چگونه متکون می‌شود. در واقع، درست است که میان بازی‌های مختلفی نظیر: فوتبال، بسکتبال، اسنوکر، شطرنج، بوکس، بدمینتون، اسبدوانی، دختری که با عروسکش حرف می‌زند، پسربچه‌ای که توپی را به دیوار می‌زند و آنرا می‌گیرد ... مؤلفه یا مؤلفه‌های مشترکی یافت نمی‌شود؛ اما همچنان کاربر زبان در اطلاق واژه بازی بر پدیده نوظهوری که می‌بینید، فعال مایشاء نیست و به راحتی حکم صادر نمی‌کند. بلکه تمام هم

55 - Emerging Patterns

۵۶- در ادبیات مربوط به کاوش‌های فلسفی، مبحث شباهت خانوادگی قویاً مورد بحث قرار گرفته است. حداقل سه قرائت از این مفهوم توسط شارحین ویتگنشتاین مورد بحث واقع شده است. تلقی‌ای که مبنای بحث من در این مقاله واقع شده، قرائتی است مبتنی بر پاسخگو بودن کاربر به الگوهای زبانی هنگام کاربست واژگان در سیاق‌های مختلف. همین مؤلفه پاسخگو بودن کاربر زبان ضمانت‌کننده واقع‌گرا بودن است؛ هرچند در معنایی حداقلی و مضیق. برای آشنایی بیشتر با سه تقریر از مفهوم شباهت خانوادگی، نگاه کنید به: "بازی‌ها و معناها"، سروش دباغ، فصلنامه فرهنگی - فلسفی مدرسه، شماره ۵، بهمن ۱۳۸۵.

خویش را بکار می‌گیرد تا از تشابه و عدم تشابه این پدیده نوظهور با بازی‌های مختلفی که می‌شناسد سراغ بگیرد و بر این اساس متأملانه داوری نماید. قید و بند هنجاری در نحوه دیدن و تعامل کاربر زبان با جهان پیرامون مندرج است و بر اثر ورزیدن مکرر و تدقیق در شباهت‌ها و عدم شباهت‌ها بروز و ظهور پیدا می‌کند. به همین معنا، الگوی زبانی، در این نگاه، الگوی زبانی بروز و ظهور کننده است و ارتباط وثیقی با نحوه تعامل کاربر زبان با جهان پیرامون دارد. پاسخگو بودن کاربر زبان به الگوی زبانی معنایی بیش از این ندارد که نحوه رفتار دلیل‌آفرین واژه در سیاق‌های مختلف از نظم و نسقی تبعیت کند و در تعامل با الگوی زبانی‌ای باشد. لزومی ندارد که الگوی زبانی، متعین و پیشاپیش موجود باشد تا بتوان از پاسخگویی کاربر زبان بدان الگوی زبانی هنگام بکار بستن واژه در سیاق‌های مختلف سخن گفت. بلکه کاربر زبان می‌تواند در بکار بستن واژه در سیاق‌های مختلف به الگوهای زبانی بروز و ظهور یابنده پاسخگو باشد. پس الگوی زبانی می‌تواند متضمن فهرستی غیر نهایی شده از مؤلفه‌ها باشد و همچنان از کاربر زبان، هنگام بکار بستن واژه تبعیت بطلبد. الگوپذیر بودن متوقف بر بدست دادن فهرستی قطعی و تام و تمام از مؤلفه‌های الگوی زبانی نمی‌باشد؛ هرچند با آن منافاتی ندارد.

به همین ترتیب، اگر دلیل خاص‌گرایی اخلاقی بر نفی عام‌گرایی و الگوهای زبانی اخلاقی، متوقف بر این مدعاست که نمی‌توان فهرستی قطعی از عوامل مقید کننده بدست داد و مفتوح بودن این باب، بقیتی از الگوی اخلاقی و الگوپذیر بودن رفتار دلیل‌آفرین اوصاف اخلاقی در سیاق‌های مختلف برجای نمی‌گذارد؛ در پاسخ باید متذکر شد که الگوپذیر بودن رفتار دلیل‌آفرین یک خصوصیت اخلاقی در سیاق‌های مختلف متوقف بر وجود الگوهای متعین و پیشاپیش موجود اخلاقی نیست. می‌توان الگوهای زبانی بروز و ظهور کننده را تلقی به قبول کرد و همچنان از پاسخگویی نحوه رفتار دلیل‌آفرین یک خصوصیت اخلاقی در سیاق‌های مختلف دم زد. بعنوان مثال، نحوه رفتار خصوصیت اخلاقی‌ای نظیر وفای به عهد در سیاق‌های مختلف همچنان الگوپذیر است؛ هرچند الگوی زبانی متعین و تام و تمامی که متضمن کلیه قیودی که بر این خصوصیت اخلاقی در سیاق‌های مختلف بار می‌شود، در میان نیست. همچنانکه الگوی زبانی متعینی که مشتمل بر تمامی خصوصیات و مؤلفه‌های بازی - ساز و عوامل مقیدکننده باشد وجود ندارد؛ اما مدلول نبودن چنین الگویی، اطلاق دلخواهانه و گزافی واژه بازی بر پدیده‌های مختلف نمی‌باشد.

خاص‌گرایی وجودشناختی متضمن نفی الگوهای زبانی‌ای است که از الگوپذیر بودن رفتار دلیل‌آفرین خصوصیات اخلاقی در سیاق‌های مختلف خبر می‌دهند. مهم‌ترین استدلال فیلسوف خاص‌گرایی نظیر دنسی تحت عنوان کل‌گرایی مبتنی است بر اصناف قیود بی‌پایانی که بر الگوی زبانی در سیاق‌های مختلف مترتب می‌شود و آنرا از کلیت و الگوپذیر بودن می‌اندازد. بنابر آنچه آمد، در مقام نقد این استدلال می‌توان گفت که الگوپذیر بودن رفتار خصوصیات اخلاقی در سیاق‌های مختلف لزوماً متوقف بر وجود الگوهای زبانی متعین و پیشاپیش موجود نیست. می‌توان وجود الگوهای زبانی بروز و ظهور کننده را تلقی به قبول کرد و از پاسخگویی رفتار دلیل‌آفرین خصوصیات اخلاقی در سیاق‌های مختلف بدین الگوها سخن گفت. لازمه این کلام این است که استدلال خاص‌گرایی وجود شناختی تمام نیست. برای منتج به نتیجه شدن، خاص‌گرایی وجودشناختی باید دلیلی اقامه کند له این مدعا که الگوپذیر بودن رفتار دلایل اخلاقی در سیاق‌های مختلف نه تنها متوقف بر وجود الگوهای زبانی متعین و پیشاپیش موجود نیست؛ که الگوهای زبانی بروز و ظهور کننده نیز در این میان رهگشا نیستند. مادامیکه چنین دلیلی از سوی خاص‌گرایانی نظیر دنسی اقامه نشده، مدعیات ایشان در باب خاص‌گرایی وجود شناختی موجه نمی‌نماید.

- Audi, R. (1993) 'Ethical Reflectionism', *The Monist*, 76, pp. 295-315.
- Dancy, J (1991) 'Intuitionism' in Singer, P. (ed.) *A Companion to Ethics* (Oxford: Blackwell), pp. 411-420
- _____ (1993) *Moral Reasons* (Oxford: Blackwell), pp. 92-108.
- _____ (1999) 'Defending Particularism', *Metaphilosophy*, 30, pp. 25-32
- Frazier, R. (1995) 'Moral Relevance and *Ceteris Paribus* Principles', *Ratio* 8, pp. 113-127.
- Garfield, J. (2000) 'Particularity and Principle: The Structure of Moral Knowledge' in Hooker, B. and Little, M. (eds.) *Moral Particularism* (Oxford: Clarendon Press), pp. 178-204.
- Hooker, B. (1996) 'Ross-style Pluralism versus Rule-Consequentialism', *Mind*, 105, pp. 531-552.
- Jackson, F. et al. (2000) 'Ethical Particularism and Patterns' in Hooker, B. & Little, M. (eds.) *Moral Particularism* (Oxford: Clarendon Press). pp. 79-99.
- Luntley, M. (2002) 'Patterns, Particularism and Seeing the Similarity', *Philosophical Papers*, 31, pp. 271-291, 272.
- McNaughton, D. (1988) *Moral Vision: An Introduction to Ethics* (Oxford: Blackwell), Chapter 13.
- _____ (2002) 'An Unconnected Heap of Duties?' in Stratton-Lake, p. (ed.) *Ethical Intuitionism: Re-evaluations* (Oxford: Clarendon Press), pp. 76-91, first published in *Philosophica Quarterly*, (1996), 46, pp. 433-447.
- O'Neill, O. (1996) *Towards Justice And Virtue: A constructive account of practical reasoning* (Cambridge: Cambridge University Press)
- _____ (2001) 'Practical Principles and Practical Judgment', *Hastings Center Report*, 31(4), pp. 15-23.
- Ross, D. (1930) *The Right And The Good* (Oxford: Clarendon Press).
- _____ (1939) *Foundations of Ethics* (Oxford: Clarendon Press).
- Shafer-Landau, R. (1997) 'Moral Rules', *Ethics*, 107, pp. 584-611.
- Sinnott-Armstrong, W. (1999) 'Some Varieties of Particularism', *Metaphilosophy*, 30, pp.1-12.